

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه

۲۴ فبروری ۲۰۲۳

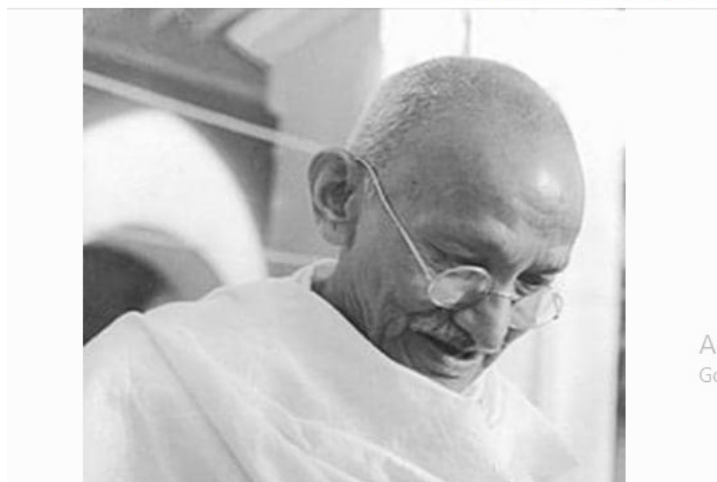


یونس نگاه

قصه و ایمان

افسانه‌ها و قصه‌ها خلاصه تجارب آدم‌هاست. بیشتر این‌ها به نیت تربیت و اصلاح جامعه (برخی توسط افراد مشخص و تعدادی طی قرن‌ها) ساخته می‌شوند. در روایت‌های مذهبی از هنر قصه‌گویی بسیار بهره می‌گیرند. شرط تأثیرپذیری قصه‌ها، افسانه‌ها و روایت‌ها ایمان است. کودکانی که به دهان مادر ایمان دارند، شخصیت‌های قصه‌های او را واقعی می‌پندارند و وقایع را نیز حاصل تخیل بزرگان نه، بلکه مثل سرگذشت چند ساعت پیش خود، بی‌کم‌وکاست واقعی می‌دانند. رابطه مؤمن و ملا هم شبیه کودک و مادر/پدر است. اگر مادر هوشیار داشته باشی و او قصه‌هایش را گزیده و هوشیارانه انتخاب کند و بیافد، ایمان کودکان مفید تمام می‌شود. ولی متأسفانه همیشه چنین نیست. همه مادرها هوشیار نیستند و گوش کودکان تنها به روی قصه‌های مادران باز نیست بلکه هم‌بازی‌ها، پدران، پدرکلان‌ها، مادرکلان‌ها، حریفان و دشمنان نیز قصه می‌گویند. ذهن کودک پر از قصه راست و دروغ، خوب و خراب می‌شود. متأسفانه در ساختن افسانه و روایت همیشه نیت نیک وجود ندارد. گاهی رقابت‌های فرقه‌ای، منافع قدرت‌مندان و سیاست بر محتوای روایت‌ها اثر می‌گذارند و روایت‌های بسیار، با گذشت زمان بر مجموعه‌ای از افسانه‌ها و روایات دینی، فرهنگی و سیاسی افزوده می‌شود، بی‌آن که هیچ ربطی به زندگی ما داشته باشد. دروغ نقش بسیار مهم در ساختن روایت و قصه دارد. تخیل میدان اصلی این بازی است. گاهی مثل این روایتی که عکسش را گذاشته‌ام، نشانه‌های آشکار دست بافنده در آن دیده می‌شود، ولی در خیلی از موارد چنین نیست. این روایت از زبان پسر گاندی را امروز در فیسبوک دیدم. جست و جو کرده، دیدم بسیار روایت مشهور است و خیلی نشر و دست به دست شده است. جایی ندیدم کسی پرسیده باشد، منبع این قصه چیست و از کجا گرفته شده است؟ کسی نپرسیده است در زمان گاندی تلفون موبایل مثل امروز نبوده که وقتی آدم در سرک منتظر ماند به مستری‌خانه زنگ بزند و بپرسد کار ترمیم موتر پسر م تمام شده است؟

پسر "گاندی" در خاطرات خود می‌گوید:
 پدرم کنفرانسی یک روزه‌ای در شهر داشت.
 از من خواست او را به شهر برسانم.
 وقتی او را رساندم گفتم:
 ساعت ۵ همین جا منتظرت هستم تا با هم برگردیم.
 من از فرصت استفاده کردم و برای خانه خرید کردم.
 ماشین را به تعمیرگاه بردم، بعد از آن به سینما رفتم، ساعت ۵:۳۰ یادم آمد که باید دنبال پدر بروم!!
 وقتی رسیدم ساعت ۶:۰۰ شده بود!!
 پدر با نگرانی پرسید: چرا دیر کردی؟!
 با شرمندگی به دروغ گفتم: ماشین حاضر نبود، مجبور شدم منتظر بمانم!
 پدرم که قبلاً به تعمیرگاه رنگ زده بود گفت:
 "در روش تربیت من حتماً تقصی وجود داشته که به تو اعتماد به نفس لازم را نداده که به من "راست"
 بگویی!!"
 برای این که بفهمم نقص کار من کجاست؟
 این هجده مایل را تا خانه پیاده بر می‌گردم تا در این باره فکر کنم!!
 مدت پنج ساعت و نیم پشت سرش آتومبیل می‌راندم و پدرم را که به خاطر دروغ احمقانه‌ای که گفته بودم
 عرق در ناراحتی و آندوه بود، نگاه می‌کردم!!
 همان جا بود که تصمیم گرفتم دیگر هرگز دروغ نگویم...
 این عمل عازی از خشونت پدرم آنقدر نیرومند بود که بعد از گذشت ۸۰ سال از زندگی ام هنوز بدان
 می‌اندیشم!!
 در جهان تنها یک راه است و آن "راه راستی" است



کسی نپرسیده است، گاندی که به استقلال عمل مشهور است، چرا خود را آن‌قدر به پسرش وابسته کند که صبح از او
 بخواهد "بچیم مره به کنفرانس برسان" و شام یک ساعت سر سرک منتظر بماند تا پسرش با موتر برسد و به خانه‌اش
 ببرد.

کسی نپرسیده است گاندی که با محافل رسمی و سیستم حاکم بریتانیایی درگیر بود و همیشه دوست داشت در
 گردهمایی‌های تودمئی شرکت کند، با افراد عادی تماس داشته باشد، چطور رفته یک روز تمام کنفرانس داده است؟ آیا
 او دیپلمات یا متخصص اداری بود که پرزنتیشن جور کرده برود یک روز تمام کنفرانس بدهد؟
 هجده مایل و پنج و نیم ساعت پیاده روی گاندی هم تخیل است. یک آدم نورمال در یک ساعت می‌تواند ۳ مایل راه
 برود. احتمالاً بافنده این قصه با ۳ ضرب ۶ مساوی ۱۸ حساب کرده است. گاندی که عصبانی بوده نیم ساعت زودتر از
 معمول آن راه را پیموده است. هیچ توفقی هم در کار نبوده و پیرمردی که تمام روز کنفرانس داده، یک ساعت منتظر
 پسرش مانده و ۵ و نیم ساعت شب را هم یک‌ریز راه رفته است.

جمله آخر این قصه جالب است. نوشته است: در جهان تنها یک راه است و آن راه راستی است!
 نفر قلم برداشته از تخیلش قصه‌ای بافته که دروغ است تا ثابت کند، در جهان یک راه وجود دارد و آن راه راستی است.
 چرا در جهان یک راه وجود داشته باشد؟ چرا راه‌های بسیار وجود نداشته باشد؟

تبلیغ "یک راه" روش ملائی است. خیلی از قصه‌هایی که ایمان داریم و بی‌سؤال باور می‌کنیم، مثل این، حاصل تخیل
 کسی است که شاید نیت نیک داشته، ولی خیال بافته است. اگر ما هنگام خواندن و شنیدن آن خیالات و روایات فراموش

نکنیم که با قصه‌ای روبروئیم، و فرمان آسمانی و یا حقیقت بی‌چون و چرا را نمی‌شنویم بلکه خیال نیک یا بد شخصی یا گروهی را می‌شنویم، آن وقت شاید تعدادی از قصه‌ها مفید تمام شود. شاید بتوانیم تجربه و پیامی را از آن‌ها بگیریم. اما اگر عقل پرسشگر خود را رخصت کنیم، گرفتار می‌شویم. بلای جان خود و دیگران می‌شویم.